

بیروت زیبا رفته و سپس در استامبول پناه گرفته بود. درحالی‌که با بیست قاچاقی در یک قایق بادی راهی یونان بودند، مرگ از راه رسید و قایق در آب افتاد. بسرا و خواهرش از ناچاری پریدند توی آب و نزدیک به چهار ساعت در آب پا زدند و قایقشان را هل دادند تا یابوری از راه برسد و خداوند گوشه‌ی چشمی به آنها بیندازد. به یونان که رسیدند، او هنوز می‌گریست. سپس روزهای اسارت در غربت از راه رسید که از این خاک به آن خاک دربه‌در بودند تا خانه‌ای برای خود دست‌وپا کنند. صربستان، مجارستان و اتریش را رد کردند و به آلمان رفتند. اما خدا دوست‌اش داشت که او را به المپیک رساند. بسرا باورش نمی‌شد در المپیک رژه برود. گیرم با لباس‌هایی ساده و نه مثل مایکل فلیس، که به‌تنهایی به اندازه‌ی پنجاه کشور دنیا در شنا مدال گرفته است و لباس‌اش مجهز به لامپ «ال‌ای‌دی» بود که موقع رژه، آرم المپیک امریکا را روشن و خاموش می‌کرد. خیلی از افسانه‌های ناشناخته‌ی جهان در ریو رژه رفتند. افتتاحیه‌ای که کارگردان‌اش، فرناندو میرلس، سازنده‌ی فیلم معروف «شهرخدا» بود که تبهکاران ریو را سکه‌ی یک پول کرده بود. همان تبهکارانی که در حین المپیک، بارها به اتوبوس خبرنگاران حمله کردند و یا قهرمان برنزی المپیک، جودوکار بلژیکی را درست ساعتی بعد از کسب مدال، لخت کرده و تا جان در بدن داشت، زدند و روانه‌ی بیمارستان‌اش کردند. ریو، شهر خدا نبود!

بعضی از ورزشکارانی که به نمایندگی از کشورشان به المپیک حاوی صلح و برادری آمده بودند، دست کمی از تبهکاران ریو نداشتند، به‌خصوص در رشته‌ی بوکس که همه را روی هوا می‌زدند. بوکسورهایی که در داخل دهکده، گردنه‌بگیر بودند. مثل یوناس، پرچمدار نامیبیا، که در دهکده‌ی المپیک به اتهام تلاش برای تجاوز دستگیر شد یا حسن سعدا، بوکسور مراکشی، که بعد از دو فقره آزار جنسی خدمتکارها و بازداشت در دهکده‌ی المپیک، از صحنه‌ی مسابقات اخراج شد و حتی فرصت نکرد به مضاف اونال ترکیه‌ای برود و با دو مشت، پای چشم او بادمجان بکارد. البته در کنار دو بوکسور تجاوزکار، یک «اریاب حلقه‌ها» هم بود که از دهکده به بیرون رانده شد. ورزشکار هلندی یک شب بدمستی کرد و توسط کمیته‌ی ملی المپیک کشورش از اردو اخراج شد. او در سایه‌ی مدال ژیمناست‌اش در فینال خوابیده بود، اما هلندی‌ها به او گفتند «حتی» مدال‌ات را نمی‌خواهیم. برو گورت را گم کن.» و گورش را گم کرد.

دهکده‌ی ریو، روستا نبود، بلکه یک آب‌ر شهر بود و همه‌رقم آدم داخل‌اش بود. از مراد لاچرائوی بلژیکی، که برادر کوچکتر نجیم داعشی بود؛ همان که در انفجار فرودگاه بروکسل



که هم، تخت‌های کوچک دهکده در اندازه‌ی پاهای دیلاقشان نیست و هم اسپانسرهای میلیاردری‌شان نمی‌گذارند آب توی دل هیچکدامشان تکان بخورد. اما دهکده‌ی المپیک، «ابرشهر» آرزوها بود. برای عراقی‌ها که از مرکز کشت‌وگشتار آمده بودند، بیشتر از نان شب محتاج پیروزی بودند. شبی که با برزیل و نیمار مساوی کردند، کسی نگفت در بغداد چه کودکانی بی پدر و چه کودکانی یتیم شده‌اند. همه می‌گفتند نیمار را کشتیم! آنجا در دهکده همه گریه می‌کنند، چه بازنده و چه برنده. انگار همه‌ی جهان عاشق اشک‌های آتشفشانی قهرمانان خود است. که همه رقم آدم را به خود دید. یکی از آنها، علی هاشمی، وزنه‌بردار ایلامی بود که با عکس زمین فوتبال خاکی و خونین ایلام در بمباران‌های

همه را فرستاده بود هوا. اما این بار المپیک جای همزیستی همگان بود. دیگر، راگان اسمیت، ژیمناست ۱۳۷‌سالنی دهکده خجالت نمی‌کشید که با دی اندره جردن، بسکتبالیست غول‌پیکر و ۲۱۳‌سالنی امریکا عکس بیندازد. زشت‌ها کنار زیباها و کوتوله‌ها کنار درازها و چاقالوها کنار لاغروها و پایتی‌ها کنار میلیاردرها، برای به‌دست آوردن عناوین «بالاترین، سریع‌ترین و قوی‌ترین» می‌جنگیدند و آخ نمی‌گفتند. گیرم آسمان‌خراش‌های متفرعن بسکتبال امریکا، در خارج از دهکده‌ی المپیک، روی کشتی کروزشان لم دادند و کمیته‌ی بین‌المللی المپیک هم نگفت که اینجا مانیفست المپیک، «برابری در جهان» است، نه اینکه ظرف غذایتان را جدا کنید. آسمان‌خراش‌ها می‌گفتند

مقصر کیست؟

نظرخواهی اطلاعات در باره شکست ایران در المپیک

مقصر کیست؟

پس از شکست ایران در المپیک، سراسر ورزشی روزنامه اینده‌کان...

پیش‌روی ورزش ما

در حالی که ایران در المپیک شکست خورد، اما در ورزش ما...

پیروزهای هوسنی شکستهای اینچنین هم‌دارد

تا وقتی که فیلاپی، همیشه بهترین ایران است، از کشتی چه انتظاری داریم؟

پیروزهای هوسنی شکستهای اینچنین هم‌دارد...

مسوولان خود انتظار این شکست را داشتند!

یادبرایع یاه‌ساز در ورزش وقت...

شاید با این شکست بزرگ‌ساز خواب بر داریم

یادبرایع یاه‌ساز در ورزش وقت...

تعبص کجاست؟

خواب‌های...

تعبص کجاست؟

خواب‌های...

عراق علیه ایران در سال ۱۳۶۵، که بازیکنان حین بازی فوتبال در خون خود غلتیدند، به دنیا می‌گفت که صلح از طلا نفیس‌تر است. عکس مربوط به همان روز است که حسین هراوه، چند ثانیه قبل از بمباران عراقی‌ها هراسان در خون و دود و آتش می‌دوید و خطاب به بازیکن‌های خودی و حریف فریاد می‌زد که «بخوابید روی زمین، بخوابید روی زمین...» اما داشت «نون» آخر زمین را می‌گفت که سرش از تن جدا شد. و سجاد مظفری، فقط پنج سال داشت که غرق در خون خود شد و حتی وقت نکرد روی زمین دراز بکشد. برخلاف علی هاشمی، اما یک مارمولک در کاروان مصری‌ها بود که در افتتاحیه با پرچم عربستان رژه رفت و خون، خون مصری‌ها را خورد و حمدا طلعت را تیرانداز وطن‌فروش نام نهادند. خوشبختانه ریو مثل المپیک‌های قدیمی نبود که رابطه‌ی مادران با بچه‌هایشان در طول بازی‌ها قطع شود. به لطف تکنولوژی، رابطه‌ی تصویری بین خانواده‌ها و ورزشکاران از راه ارسال عکس، شبانه‌روز برقرار بود و نگذاشت که مادران در دوری فرزندان‌شان دق کنند. شاید یکی از زیباترین تصاویر ریو برای رایان لاکتی، ستاره‌ی شای امریکا اتفاق افتاد که مادر بزرگ ۹۵ ساله‌اش برایش فرستاد. پیرزنی تنها که در خانه‌ی سالمندان با مشعل ساختگی المپیک رژه می‌رفت. یا بسکتبالیست‌های آسمان‌خراش امریکایی، دم‌به‌دقیقه برای مادرهایشان عکس یادگاری پای مجسمه‌ی مسیح می‌فرستادند و زیرش می‌نوشتند «سلام مامانییی. ما سالمیم.» اما سیمونه بایلس که مادرش را از کودکی گم کرده بود، دهن‌گام هنرنمایی‌اش روی تشک ژیمناستیک، آرزو داشت کاش مادرش زنده بود و این صحنه را می‌دید که او چگونه از یتیمی تا فتح سکوهای المپیک پیش رفت. اعتیاد مادر و ترک خانه توسط پدر، باعث شد که او را خانواده‌ای در تگزاس به فرزندخواندگی بپذیرند. المپیک از بعضی نظرها هم «دهکده‌ی درد» بود، به‌خصوص از این بابت که جامعه‌شناسان چپ برزیلی می‌گفتند ده سال بعد از این بگیروبندها و این همه هزینه‌گذاری وحشتناک در المپیک ریو، معلوم نیست به چه بیغوله‌ای تبدیل خواهد شد. عین گزارش گاردین از سالن‌ها و تاسیساتی که یونانی‌ها برای المپیک ۲۰۰۴ ساختند و الان به خاطر رکود اقتصادی و مدیریت غلط، به بیغوله تبدیل شده‌اند. شاید ده سال دیگر گاردین از ریو گزارشی تهیه کند و بنویسد دهکده‌ی غم!

۱۶- کرونا:

حالاتوکیوی کرونازده ۲۰۲۱، بعد از ۷۳ سال و کسب ۶۹ مدال از هفده دوره‌ی المپیک، چه سرنوشتی را برایمان رقم خواهد زد؟ فقط خدا می‌داند و روسای ورزش ایران و شانس و اقبال.